

کنج حضور

متن کامل پیام‌های تلفنی

۱۰۴۰۰۰

اجرا: آقای پرویز شهبازی

تاریخ اجرا:

چهارشنبه ۱۶ مهر ۱۴۰۴

www.parvizshahbazi.com



ده زکات روی خوب، ای خوب‌رو شرح جان شرحه شرحه بازگو

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۹۵)

چقدر مهم است که شما زکات روی خوب را می‌دهید، قانون جبران را رعایت می‌کنید. ما نمی‌توانیم چیزهایی که یاد می‌گیریم برای خودمان نگه داریم. درعین‌حال مواظب هم هستیم چیزی را به کسی تحمیل نکنیم. مثل سفره سیزده‌بدر غذایمان را می‌گذاریم وسط، هرکسی هرچه دوست دارد برمی‌دارد. نه این‌که تحمیل می‌کنیم به کسی و یا می‌رویم به قضاوت که بلد نیستی.

(پرویز شهبازی، برنامه گنج حضور شماره ۹۰۷)

متن کامل پیام‌های بینندگان برنامه ویژه پیام‌های تلفنی ۰-۱۰۴۰

اوست بهترین کسی که از او درخواست شود، و بدو امید رود. [پس] از خدا توفیق آن خواهیم که سپاس [بودن در این راه را] به ما ارزانی کند. زیرا سپاس همچون زنجیری است که نعمت موجود را نگه دارد و نعمت فزون‌تر را صید کند و هیچ نشود جز آنچه خدا خواهد.

(برگرفته از مقدمه دفتر چهارم مثنوی، مولوی)

شایسته است از تلاش‌های متعهدانه، مستمر و ماندگار جناب آقای پرویز شهبازی در اجرای این برنامه و روشنگری، اشاعه و بسط درس‌های زندگی‌ساز مولانای جان، در کنار برقراری رابطه صمیمانه ایشان با راهیان این مسیر نورانی، کمال سپاس و قدردانی را به جا آوریم.



همراهان عشق در تایپ، ویرایش و بازبینی برنامه گهر بار ۰- ۱۰۴۰		
ماهان چوبینه از نورآباد	مریم زندی از قزوین	زهرا عالی از تهران
ناهید سالاری از اهواز	مهشید چوبینه از نورآباد	فاطمه زندی از قزوین
فرزانه جوکار از نورآباد	شبثم اسدیپور از شهریار	اعظم امامی از شاهین شهر
نرگس کیایی از گیلان	بهرام زارعیپور از کرج	بهرام صفرپور از تبریز
الهام بخشوده پور از تهران	لیلا عباسی از بندرعباس	آرزو نوری از اصفهان
با تشکر از دوستان بیننده که با ارسال متن پیام‌هایشان ما را یاری دادند.		
جهت ارسال متن پیام یا تصویر پیام و یا همکاری با گروه متن برنامه‌های گنج حضور با آیدی زیر در تلگرام تماس حاصل کنید.		
@zarepour_b		
کانال متن کامل برنامه‌های گنج حضور در تلگرام:		
https://t.me/ganjehozourProgramsText		
کانال متن کامل پیغام‌های تلفنی گنج حضور در تلگرام:		
https://t.me/GanjeHozorTeleText		



ردیف	لینک پیام دهنده
۱	<u>خانم فرشته از ساری</u>
۲	<u>خانم نسرين از تهران</u>
۳	<u>خانم فاطمه از قروه کردستان</u>
۴	<u>خانم ملیحه از اندیشه شهریار</u>
۵	<u>خانم مریم از اصفهان</u>
۶	<u>سخنان آقای شهبازی</u>
	♦ ♦ ♦ پایان بخش اول ♦ ♦ ♦
۷	<u>خانم شهرزاد از تهران</u>
۸	<u>آقای وحید از پاکدشت</u>
۹	<u>خانم لیلا از دانمارک</u>
۱۰	<u>آقای محمد از ملارد</u>
۱۱	<u>خانم اعظم از تهران</u>
۱۲	<u>خانم وحیده از تبریز</u>
۱۳	<u>خانم بیننده</u>
	♦ ♦ ♦ پایان بخش دوم ♦ ♦ ♦



۱- خانم فرشته از ساری

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم فرشته]

خانم فرشته: من یکی از الگوهای انقباضم که در خودم شناسایی کردم، جدی گرفتن وضعیت‌ها بود. من ذهنی‌ام به خداوند اعتماد نداشت، بنابراین این بیت را صبح که از خواب بیدار می‌شدم خیلی می‌خواندم.

**بیاموز از پیمبر کیمیایی
که هرچت حق دهد، می‌ده رضایی**

**همان لحظه در جنت گشاید
چو تو راضی شوی در ابتلایی**
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۶۷۵)

هرچت: هرچه تو را
ابتلا: امتحان کردن، آزمودن، معنی در بلا بودن نیز می‌دهد.

یک خرده هول شدم.

آقای شهبازی: [خنده آقای شهبازی] یک نفس عمیق بکشید. بله.

خانم فرشته: «هزار ابر عنایت بر آسمان رضاست»، «از آن ابر بر سرت بارم» [خنده خانم فرشته] یادم می‌رود.

**هزار ابر عنایت بر آسمان رضاست
اگر ببارم، از آن ابر بر سرت بارم**
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۷۲۳)

آقای شهبازی: اگر ببارم، «اگر ببارم، از آن ابر بر سرت بارم»

خانم فرشته: بله، پشت تلفن هول شدم.

آقای شهبازی: عیب ندارد.

خانم فرشته:

**از مسبب می‌رسد هر خیر و شر
نیست اسباب و وسایط ای پدر**
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۴)

من ذهنی‌ام اصلاً به خداوند اعتماد ندارد، بنابراین من این بیت‌ها را خیلی می‌خوانم.



کافیم، بدهم تو را من جمله خیر
بی سبب، بی واسطه یاری غیر
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۷)

و از برنامه ۱۰۲۷ خیلی به من کمک شد. اوایل من ذهنی خیلی منقبض می‌کرد و من چون خودم را نمی‌شناختم، خیلی ناامید می‌شدم، خودم را متهم می‌کردم. خدا را شکر. استاد، خیلی زحمت می‌کشید، شبانه‌روزی و من ذهنی را به ما شناسانید.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم فرشته:

مَتَّهَم نفس است، نه عقل شریف
مَتَّهَم حس است، نه نور لطیف
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۹۹)

بانگ دیو لعین دور و اطراف خیلی زیاد است، ولی خدا را شکر، پیام‌های برنامه هستند، شما هستید، خدا را شکر می‌کنم. زنگ زد که از شما تشکر کنم.

آقای شهبازی: ممنونم، ممنونم. پس با شما خدا حافظی می‌کنم.

[خدا حافظی آقای شهبازی و خانم فرشته]



۲- خانم نسرين از تهران

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم نسرين]

خانم نسرين: خیلی ممنونم از برنامه‌های فاخر گنج حضور که باعث بيداری من و همه فارسی‌زبان‌ها شده، مولانا مهمان خانه‌هایمان شده، مولانا رفيق لحظه‌هایمان شده. واقعاً تأییدشده‌ای است مولانا که راه را روشن کرد برای خودش با عمل خودش، و راه روشن شد برای ما که جا پای قدم‌هایش بگذاریم و همان‌طور که ایشان تسلیم شدند در مسیر نور قرار گرفتند «سجاده‌نشین باوقار»، «دیوانه کوی کودکان» اگر شد، اگر سما درآمد نگفت من این هستم برای من زشت است، عیب است، ننگ است.

شعرهایی که از خودش گذاشت بعضی وقت‌ها واقعاً حتی ما رویمان نمی‌شود بخوانیم. حکایت‌هایی توی مثنوی هست که برای ما که هیچ هستیم، هیچ شهره‌ای نیستیم، هیچ آوازه‌ای نداریم، رویمان نمی‌شود شاید آن‌ها را به زبان بیاوریم، ولی مولانا همه مرزهای مَنیت‌هایش را زیر پا گذاشت و زندگی کرد. زندگی کرد لحظه‌های زندگی‌اش را. به‌خاطر همین هشتصد سال است که زنده است و از درونش زندگی دارد جریان پیدا می‌کند، ولی کار بزرگی کردید آقای شهبازی، واقعاً مرده خودمان را با نفَس مسیحایی که در وجودمان بود و نمی‌دانستیم زنده کردید شما. کمک کردید مولانا مهمان خانه‌های ما شد از کُرس دانشگاهی و کتاب‌خانه‌ای آمد رفيق لحظه‌هایمان شد. و این واقعاً تشکر و سپاس دارد. گفتید که پیغام‌ها کوتاه باشد چشم، گفتید که بيداری‌تان را با مولانا بگویید.

من دو سال است که بر اثر واقعاً فشارهایی که اتفاق افتاد برای من دچار سکوت شدم و استادی سر راهم پیدا شد که به من خیلی آسوده گفت از شاگردان شما بود، به من گفت که من زیاد رنج کشیدم. اگر واقعاً شش ماه کار مسئولانه کنی روی خودت تأثیرش را می‌بینی، ولی نباید دنبال چیز خاصی باشی. من یاد گرفتم توی این دو سال، مدت‌ها است ده سال است شما را می‌شناسم. مادرم از شاگردان شما بود. الآن در جوار نور و رحمت حق است، ولی هنوز برای من آن دست‌نوشته‌هایی که از برنامه‌های شما دارد مثل شناسایی آن اِلِمان‌های (نشانه: eleman) جاده است که راه را دارد نشان می‌دهد. و به او همان روزهایی که زنده بود می‌گفتم مامان، از شما مال برای من ارث نیست، این نوشته‌ها، این لحظه‌هایی که در آگاهی می‌گذرانی ارث است.

و واقعاً بعد از مرگشان انگار که راه برای من باز شد و من دارم ادامه مسیر روح تشنه ایشان را من دارم زندگی می‌کنم. بعد از آن شش ماهی که خیلی سخت بود شاید همیشه می‌گفتم این همه آخر چرا باید سخت باشد بيداری؟ انگار که آب و روغنم را خدا به‌خاطر صبر و سکوت فرصتی شد که ناخالصی‌هایم کمی بیاید بالا، کمی پذیرش نسبت به آنچه که نیستم زیاد بشود و بپذیرم من خشمم نیستم، من عصبانیت نیستم، من رفتن به گذشته و آینده جای من نیست. من باید در این لحظه زندگی کنم. و واقعاً نوری از دل مولانا تابید و خدای لحظه من را نجات داد. و این‌جوری به شما بگویم من این حضور در لحظه را یاد گرفتم.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم نسرين: اتفاق خیلی قشنگی که برای من افتاد که قدردان آن هستم خدمت‌گزاری به دیگران، در یکی از سراهایی که تهران شهرداری‌ها محل‌هایی را احداث کردند که آمفی‌تئاترهایشان آمادگی خدمات به مردم را دارد،



ولی خب استفاده نمی‌شد در این زمینه. من برگشتم می‌گفتم به آن مسئولین که یک خُرده برای مردم بیشتر کلاس‌های مفید بگذارید، به مردم خدمات فرهنگی بدهید.

نمی‌دانم حالا همه این‌ها را می‌گویند «از مُسَبِّب می‌رسد هر خیر و شر»، «لیکْ عَزَلِ آن مُسَبِّبِ ظَنِّ مَبَرِّ».

از مُسَبِّبِ می‌رسد هر خیر و شر نیست اسباب و وسایط ای پدر (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۴)

ای گرفتار سَبَب، بیرون مَپَر لیکْ عَزَلِ آن مُسَبِّبِ ظَنِّ مَبَرِّ (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۴۷)

آن رنج‌های من دلیلی شد من توی آن لحظه جایی قرار بگیرم که بگویم مردم می‌آیند شما فقط کافی است به آن‌ها این خدمات را بدهید. و یک کسی که اصلاً اهل مولانا نبود شاید گفت خب، اگر شما فکر می‌کنید بیایید این‌جا کلاس مولانا برگزار کنید. من واقعاً هیچ‌چیز بلد نبودم، استاد. اگر شما و آسان کردن لحظه‌هایی که با تکرار ابیات مولانا می‌تواند روی شما کار کند نبود، من هم شروع نمی‌کردم. ولی در آن لحظه، درون خودم بی‌تی را شنیدم واقعاً صدایی بود در من، حضوری بود در من، که قدر دان آن هستم، به من برگشت گفت که: ما «درون سینه شرح داده‌ایم».

که درون سینه شرح داده‌ایم شرح اندر سینه‌ات بنهاده‌ایم (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۷)

به من گفت فضایت را باز کن، تسلیم باش. در این لحظه اگر زندگی می‌خواهد تو این کار را بکنی، قبولش کن. و من واقعاً به مدد هدایت‌هایی که از طریق فضای گشوده‌شده می‌آید قدرت گرفتم، احساس امنیت پیدا کردم و خودم را به این جریان زندگی سپردم. الان داشتم وُیس‌های جلسه هشتاد و دومی که توی این هشتاد و دو جلسه ما توانستیم چندین غزل از مولانا را با دوستانی که سنین بالا دارند و بیداری شاید برای سنین بالا سخت‌تر باشد، دوستانی که معلم بازنشسته هستند، اساتید هستند، ولی تازه می‌گویند می‌فهمیم زندگی یعنی چه.

ای کاش، طی روزهای معلمی این‌ها را این‌طوری یاد می‌گرفتیم. و واقعاً نعمت اندر نعمت است این بارگاه، واقعاً برای ما ایرانی‌ها یک چنین استاد حکمت و آگاهی بخشی هست که منی که بیست و پنج سال است دارم خودشناسی کار می‌کنم به‌اندازه این دو سال و چند ماهی که عمیقاً روی خودم ایستادم و دارم فقط روی خودم کار می‌کنم رشد نداشتم. هیچ‌کدام از کتاب‌های اساتید به‌نام خودشناسی به‌اندازه مولانا نمی‌توانست انسان را کیمیاگری کند و انسان را به شناخت خودش، به پذیرش تاریکی‌های خودش نزدیک کند. من واقعاً قدر دان وجودتان هستم. مدام می‌گفتم من چه بگویم؟ زنگ بزمن به گنج حضور قانون جبران معنوی را چطور اجرا کنم؟ نه می‌خواهم بی‌تی بخوانم، نه می‌خواهم اصراری کنم پیام طولانی‌ای داشته باشم. گفتم من باید به استاد بگویم که خیلی ممنونم که



به‌خاطر شما، مولانا توی دل همه آدم‌ها توی ده‌کوره‌ها رفته. اگر این‌طوری، این تلویزیون، این خدمات این کارهای ارزنده‌ای که توی اپلیکیشن انجام می‌دهید، توی سایت انجام می‌دهید، در گنجور این‌قدر حمایت کردید. شما و افراد دلسوز و اهل جبران معنوی که پیگیر این کار شدید و الآن من هر جا گیر می‌کنم سرچ می‌کنم آن بیت را، راحت روی گوگل می‌آید بالا.

اگر این کار نشده بود، ما الآن واقعاً هیچ‌چیز نداشتیم در دسترس‌مان، شاید کتاب‌ها. چون‌که داریم مثنوی می‌خوانیم توی کتاب می‌گوید «بشنو این نی» یکی می‌گوید «بشنو از نی» یکی می‌گوید «شکایت» یکی می‌گوید «حکایت» من به آن‌ها می‌گویم هرچه گنجور می‌گوید آن درست است، بروید روی گنجور. باز هم سایت است ممکن است اشتباه باشد، ولی می‌دانم افرادی مثل شما دارند تأییدش می‌کنند، دارند حمایتش می‌کنند، از این جهت خیلی سپاس‌گزارم.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم.

خانم نسرین: و آقای شهبازی یک چیز دیگر می‌خواستم، من با دوستان قرار گذاشتیم که به پاس جبرانی که برای بیداری‌مان دارد اتفاق می‌افتد، هزینه‌ای که من اصلاً از کلاس‌ها هزینه نمی‌گیرم، هزینه را به تلویزیون واریز بکنیم، ولی کارت آقای طادی در تهران به من می‌گوید تراکنش اجازه ندارد بیشتر از پنج تومان. نتوانستم چند وقت است قانون جبرانم را رعایت کنم. اگر امکان دارد که راهنمایی کنید که من برای قانون جبران شماره کارت بدهم دوستان [کلمه نامفهوم].

آقای شهبازی: صفحه را می‌بینید شما؟ [اشاره به تابلو] این صفحه پشتیبانی است. شما هر سؤالی دارید راجع به حمایت، راجع به هرچیزی سؤال دارید می‌توانید از همین شماره 0014386867580 که از طریق واتساپ، تلگرام و تلفن هست برسید. الآن روی صفحه را می‌بینید؟

خانم نسرین: الآن تلویزیون را خاموش کردم بعد از این‌که روشن کنم مجدداً می‌بینم، عکسش را می‌گیرم. با پشتیبانی‌تان، با دوستان پشتیبانی تماس داشتم، صحبت می‌کنم، چشم.

آقای شهبازی: از همان‌ها پرسید هرچه سؤال دارید، خواهش می‌کنم.

خانم نسرین: من به‌نظر آمد تنها جایی که شاید من مربی‌ای در تهران دارم، دارد هزینه‌هایی که دریافت می‌کند می‌دهد به خیریه. مثلاً غذا و آذوقه می‌کند برای خانواده‌ها. آذوقه معنوی است شاید روغن است، ولی به‌نظرش شارژ شده برای معنویت است. ولی من فکر می‌کنم اگر آن قانون جبران کلاس را انتقال بدهیم به تلویزیون، افراد بیشتری رزق نور می‌گیرند و بیدار می‌شوند به‌واسطه کاری که تلویزیون دارد در حق ما می‌کند. اگر که شما هم تأیید می‌کنید ما به دوستان ارجاع بدهیم، جریان به سمت تلویزیون برود. شاید ما الآن صد نفر توی کلاس‌ها هستند بشوند هزاران نفر. همه را تشویق کنیم که به تلویزیون گنج حضور بخواهند قانون جبران‌شان را واریز کنند.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم. هر کسی خودش می‌داند پولش را کجا خرج کند، تشخیص خودش است. و من به کسی نمی‌گویم چه‌کار کنند، ولی خب این کاری که ما می‌کنیم، به‌نظر من تکنولوژی اجازه می‌دهد، پیغام یک بزرگی در سطح وسیعی و با عمق زیادی پخش بشود ما این کار را می‌کنیم. البته این را هم بگویم این کاری که ما می‌کنیم و مورد توجه است فقط من نیستم. همکاران ما دارند کمک می‌کنند به ما و واقعاً اگر این همکاران نباشند، هیچ پولی هم نمی‌گیرند، از روی عشق کمک می‌کنند.



در نتیجه دیگر هر کسی به فراخور تشخیص خودش می‌تواند تصمیم بگیرد پولش را کجا خرج کند. ولی من شخصاً پولم را در این راه خرج می‌کنم. من می‌گویم به‌جای این‌که ماهی بدهم به یکی بهتر است آن را ماهی‌گیر بکنم. خانم نسرین: به حق هم این کار را انجام دادید، استاد. واقعاً می‌گویند استاد کسی است که بتواند عین خودش را بسازد. استاد، شما می‌توانید روان شعر فارسی بخوانید. خیلی‌ها را با بی‌سوادی دیدم می‌توانند مثل شما بخوانند. شما می‌توانید شعر مولانا را با تکرارش توی دل خودتان درس بگیرید. خیلی‌ها را دیدم مثل شما با این ابیات بیدار شدند و به بیداری بقیه دارند مثل خودتان با عشق خدمت می‌کنند. و من بسیار خسیس هستم در استفاده از کلمه استاد و هیچ‌کس هم اجازه نمی‌دهم من را جز نسرین صدا کند، ولی واقعاً شما استادی را به‌جا به‌دست آوردید. به‌خاطر این‌که شاگرد خوبی برای مولانا بودید و خوب توانستید زکات علمتان را بپردازید و نثرش بدهید و ما را هم از این خوان نعمت استفاده کنیم و چنین استادی به‌نام مولانا را دوست ما کردید، قرین خوبی برای ما قرار دادید. «هر لحظه که تسلیم در کارگه تقدیر»

هر لحظه که تسلیم در کارگه تقدیر آرام‌تر از آهو بی‌باک‌تر از شیرم (شاعر ناشناس)

را تا وقتی کنار مولانا قرار نگیری، برایت ببخشید کلمه ناجا استفاده می‌کنم شاید احمقانه بیاید، یعنی چه تسلیم باشم؟ چرا باید این مثلاً به من ضربه زد من جوابش را ندهم؟ کسی این را یاد می‌گیرد که واقعاً مولانا دستش را گرفته، چند منزل برده و مثل غزل چهارصد که شما چقدر قشنگ این غزل‌ها را توی این برنامه هزار به بعد چقدر غزل‌ها عمیق هستند. چقدر بزرگ هستند، چقدر درس‌آموز هستند. واقعاً غزل چهارصد به حدی من را درگیر خودش کرد که راهم را شاید دارد تغییر می‌دهد. شاید دارد من را مثل یک آشی هستم که دارد جا می‌افتد. حالا خیلی فاصله دارم ولی مثل آن نخودی است که آشپز می‌زند توی سرش برو پایین «نیک بجوش و صبر کن، زآن که همی پزائمت»

هیچ مگو و کف مکن، سر مگشای دیگ را نیک بجوش و صبر کن، زآن که همی پزائمت (مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۲۲)

دارد من را پخته‌تر می‌کند. وقتی «وین تَعَلُّ» را شنیدم.

وین تَعَلُّ بهر ترکش دافع صد علت است چون بشد علت ز تو پس نقل منزل منزل است (مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۰۰)

تَعَلُّ: درنگ کردن
عَلْتُ: بیماری، مرض



من تکان خوردم، واقعاً تکان خوردم، یعنی چه؟ من بابت چه باید تَعَلُّل کنم؟ و یک دری به روی من باز شده که همه‌اش نور است، همه‌اش رزق است، همه‌اش خدمت است، همه‌اش عشق است در آن. واقعاً جوری شده که اگر بلایی هم هست نیست، همه‌اش واقعاً درس است. ولی:

در بلا هم می‌چشم لذات او مات اویم، مات اویم، مات او (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۴۷)

چنان در خوشی، در عین این‌که نیشی هست اصلاً دیگر نیش نمی‌بینی، درِست را می‌بینی و نوش می‌گیری. چنان آگاهی‌ها مفید می‌آید برایت به‌خاطر فقط و فقط استادی مولانا و به‌جا شاگردی استادی مثل شما است که برای مولانا به‌جا آوردید و ما را سر این خوان نشانیدید. من هیچ‌چیز نمی‌توانم تشکر کنم. جز این‌که سعی کنم شاگرد خوبی باشم و از این آموزه‌ها به‌جا استفاده کنم و با این آموزه‌ها برای خودم ریش و قبا درست نکنم، برای خودم آبرو نخواهم. نخواهم که من را به‌خاطر مولانا تشویق کنند و از این تشویق چاق نشوم، باد نکنم، به خودم غرّه نشوم، بدانم که هیچ‌کدام آن از من نیست. اگر آمده برای آن فضایی است که استاد یادم داده فضایت را باز کن، حتی در این هم منقبض نشو که واقعاً:

هریکی بیتی جمال بیت دیگر دان که هست با مَوید این طریقت رهروان را شاغل است (مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۰۰)

بیت: خانه، منزل
مَوید: تأییدشده

اگر ما را مشغول کرده به بیداری دیگر باز نرویم توی منزل جدید برای خودمان خانه درست کنیم و بُرج و بارو بسازیم. همه را رها کنیم و بیاییم در لحظه بگوییم هرچه که بود در لحظه گذشته است من الآن هیچ‌چیز نمی‌دانم، خداوند از من بسازد آن‌که می‌خواهد، به من بیاموزان آن را که تو می‌خواهی. خیلی خوشحال شدم با شما صحبت کردم.

آقای شهبازی: ممنونم، خیلی زیبا! ممنونم، سلام برسانید.

خانم نسرین: خیلی متشکرم، مرسی از شما.

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم نسرین]



۳- خانم فاطمه از قروه کردستان

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم فاطمه]

خانم فاطمه: آقای شهبازی عزیز، می‌خواستم خیلی از شما تشکر کنم. ببخشید هول شدم.

آقای شهبازی: یک نفس عمیق بکشید خانم. [خنده آقای شهبازی]

خانم فاطمه: من شاید از برنامه‌های ۶۷۰ به بعد بیننده شما هستم، ولی این واکنش همانندگی‌ها و سحری که شما فرمودی، این قدر در ما زیاد است که با این که خیلی هم پای برنامه می‌نشینیم، ولی انگار این من‌ذهنی هنوز هست؛

عاشقِ حالی، نه عاشقِ بر منی

بر امیدِ حالِ بر من می‌تنی

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۲۸)

من همیشه برنامه زنده را می‌بینم. البته خیلی، امروز خیلی شرمنده شدم. شما این بخش چهارم را خیلی با هیبت اجرا کردی که من شرمنده شدم.

آقای شهبازی: چرا خانم؟ [خنده آقای شهبازی]

خانم فاطمه: از این که هنوز من‌ذهنی من را اداره می‌کند. هنوز، البته ناامید نیستم، چون الآن واکنشم کم شده نسبت به اطرافیان، می‌بینم که تغییراتی هم داشته‌ام، ان شاء الله که بیشتر هم باشد.

آقای شهبازی: ان شاء الله!

خانم فاطمه: از شما خیلی سپاس‌گزارم، از زحمات شما و دیگر عزیزان، از این گروه آقای زارع‌پور که برای ما خیلی زحمت می‌کشند. این متن‌ها را که می‌گذارند توی گروه، برای من که سواد کم است خیلی کمک می‌کند.

بسیار از شما سپاس‌گزاریم، بسیار! نمی‌دانم چه جوری تشکر کنیم آقای شهبازی، ما نمی‌توانیم زحمات شما را جبران کنیم. شما به ما زندگی کردن را یاد دادی، واقعاً نمی‌دانم چه بگویم. ببخشید هول شدم. چند تا شعر می‌توانم بخوانم؟ اجازه هست؟

آقای شهبازی: بله بله، حتماً، بله بفرمایید.

خانم فاطمه:

در دل سالک اگر هست آن رُموز

رمزدانی نیست سالک را هنوز

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۵)



تا دلش را شرح آن سازد ضیا
پس اَلَمْ نَشْرَحْ بفرماید خدا
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۶)

ضیا: نور، در این جا روشنائی ایزدی

که درون سینه شرحت داده‌ایم
شرح آن در سینه‌ات بنهاده‌ایم
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۷)

تو هنوز از خارج آن را طالبی
مَحَلَبی، از دیگران چون حالِبی؟
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۸)

مَحَلَب: جای دوشیدن شیر (اسم مکان) و مَحَلَب، ظرفی که در آن شیر بدوشند (اسم آلت).
حالِب: دوشنده شیر، در این جا به معنی جوینده شیر.

چشمه شیر است در تو بی‌کنار
تو چرا می شیر جویی از تغار؟
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۹)

تغار: ظرف سفالی بزرگی که در آن ماست می‌ریزند.

منفَذی داری به بحر، ای آبگیر
ننگ دار از آب جُستن از غدیر
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۷۰)

غدیر: آبگیر، برکه

که اَلَمْ نَشْرَحْ نه شرحت هست باز؟
چون شدی تو شرح‌جو و کُدی‌ساز؟
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۷۱)

کُدی‌ساز: گدایی‌کننده، تکدی‌کننده

درنگر در شرح دل در اندرون
تا نیاید طعنه لا تبصرون
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۷۲)

آقای شهبازی عزیز، بیشتر از این مزاحمتان نشوم، باز هم از شما سپاس‌گزارم.



آقای شهبازی: ممنونم، ممنون، خواهش می‌کنم.

خانم فاطمه: قدردان زحمات شما هستم، قربان شما بروم، دستتان را می‌بوسم.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم، خواهش می‌کنم، لطف فرمودید، خداحافظی می‌کنم.

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم فاطمه]

حاج



۴- خانم ملیحه از اندیشه شهریار

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم ملیحه]

خانم ملیحه: برنامه امروزتان بسیار بسیار عالی بود. تشکر می‌کنم از جناب مولانا و از شما که این درس‌های زندگی را به این راحتی و آسانی برای ما بیان می‌کنید. همچنین تشکر می‌کنم از این اشکال هندسه‌ای که طراحی کردید و درک مطالب را برای ما آسان کرده.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم ملیحه: مطالبی را از برنامه امروز که درک کردم، نوشته‌ام می‌خواهم بخوانم که ان شاء الله بتوانم این مطالب را به عمل دریاورم در روی خودم و تبدیل بشوم. غزل ۲۶۷۵:

**بیاموز از پیمبر کیمیایی
که هرچت حق دهد، می‌ده رضایی**

**همان لحظه در جنت گشاید
چو تو راضی شوی در ابتلایی**
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۶۷۵)

خداوند برای این‌که ما به کیمیای او دست پیدا کنیم شرط‌هایی قرار داده که انجام آن‌ها ما را به سعادت دنیوی و آخروی می‌رساند. بالاترین شرط خداوند این است که در لحظه باشیم و از هر آنچه زندگی برای ما در نظر گرفته، راضی باشیم و فضاگشایی داشته باشیم و این رضایت باید به صورت تسلیم تمام باشد.

**جز توکل، جز که تسلیم تمام
در غم و راحت همه مکر است و دام**
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۶۸)

مکر: تزویر و ریا، دورویی

فضولی و انقباض در برابر امتحانات خداوند نداشته باشیم زیرا با اعتراض و فضولی، ما خدا را زیر سؤال می‌بریم و او را امتحان می‌کنیم.

**او فضولی بوده است از انقباض
کرد بر مختار مطلق، اعتراض**
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۸۷)

انقباض: دلتنگی و قبض



وقتی امتحان می‌شویم، دنبال سبب‌ها نباشیم زیرا همه این سبب‌ها حادث هستند و با رفتن به دنبال آن‌ها از مسبب غافل می‌شویم. باید بدانیم که در حقیقت به‌وجود آورنده این اتفاقات خودمان هستیم و ما از آن بی‌خبریم و خداوند این اتفاقات را بر اساس مرکزمان به‌وجود می‌آورد.

من سبب را ننگرم، کآن حادث است زان‌که حادث حادثی را باعث است (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۴۰)

حادث: تازه پدیدآمده، جدید، نو

وقتی به سبب‌ها ننگریم و دائماً فضاگشایی کنیم، آن موقع خواهیم فهمید که فضای ذهن، فضای عین نیست. این فضایی نیست که ما را به زندگی اصیل و خدایی‌مان هدایت کند و آن زمان است که هدایت خدایی و عقل کل در ما کار خواهد کرد.

عقل جزوی گاه چیره، گه نگون عقل کلی ایمن از ریب‌المنون (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۴۵)

نگون: سرنگون

ریب‌المنون: برنده شک، حوادث ناگوار روزگار

سال‌هاست در کتاب‌های دینی تدریس می‌کردم که هدف از آفرینش انسان، رسیدن به کمال و رضایت خداوند است و سال‌هاست که بعد از نماز مرتباً می‌خوانم:

«وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى»

«و به زودی پروردگارت بخششی به تو خواهد کرد تا خشنود شوی.»

(قرآن کریم، سوره ضحی (۹۳)، آیه ۵)

آیه ۵، سوره ضحی. پروردگار تو، به زودی چندان عطا خواهد کند که تو راضی شوی. حالا فهمیدم که رضایت خداوند در رضایت من است اگر من در این لحظه از هر اتفاقی که می‌افتد، راضی باشم بدون قضاوت پس خشنودی خداوند شامل حال من خواهد شد.

وقتی رضایت از زندگی داشته باشم درمقابل اتفاقات انکار بهتری دارم و فقط دور خودم می‌گردم نه دیگران و در مقابل اتفاق، درد هشیارانه را با رغبت قبول می‌کنم و ترک همانیدگی می‌کنم.

وقتی رضایتی از زندگی داشته باشم، هر وقت اتفاقی می‌افتد، استعانت از دیگران نمی‌خواهم زیرا نادیده گرفتن یاری خدا در حقیقت نادیده گرفتن قانون توکل و اعتماد نداشتن کامل به هستی است.

وقتی از زندگی رضایت داشته باشم اگر چادر غم بر سر من انداخته شد با شادی آن را می‌پذیرم و می‌دانم که زیر این چادر شیرینی و حلاوت نهفته است.



وقتی از زندگی رضایت داشته باشم، صبر و شکر و پرهیز را هم خواهم داشت و آن زمان است که خداوند از لامکان پا به مرکز مگذارد و آن زمان است که او از من راضی و من از او راضی خواهم بود.
خدایا در این راه کمک کن که بتوانم هرچند آرام و آهسته، بتوانم هم‌هویت‌شدگی‌هایم را بشناسم و بیندازم.
و در آخر:

من نخواهم رحمتی جز زخم شاه
من نخواهم غیر آن شه را پناه
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۶۱)

نیستم اومیدوار از هیچ سو
و آن کرم می‌گویم: لا تَیَّسُوا
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۷۴۱)

لا تَیَّسُوا: نومید مشوید.

ممنون از زحمات شما آقای شهبازی.

آقای شهبازی: خیلی زیبا. خیلی زیبا و فرمودید از کجا زنگ می‌زنید؟ یک بار دیگر بگویید.

خانم ملیحه: من ملیحه هستم از اندیشه شهریار.

آقای شهبازی: پس ملیحه خانم از اندیشه شهریار. عالی عالی ممنونم. خوشحال شدم.

خانم ملیحه: ممنون سلامت باشید. ان شاء الله خدا به شما هم سلامتی بدهد.

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم ملیحه]



۵- خانم مریم از اصفهان

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم مریم]

خانم مریم: خدا را شکر که تماس من هم برقرار شد.

آقای شهبازی: جانم، بفرمایید، بله؟

خانم مریم: آقای شهبازی من با برنامه‌ها واقعاً از صبح پای برنامه بودم. امروز کلاس نداشتم. یک لحظه پای برنامه خوابم برد. برنامه روشن بود، تلویزیون. اصلاً این قدر آرامش آقای شهبازی، خوابی که تا حالا یعنی تجربه نکرده بودم من همچنان خوابی. این قدر، نمی‌دانم بعضی چیزها را آدم نمی‌تواند به کلام وصفش کند، ولی همین جوری که از خواب بیدار شدم، انگار کل بدنم، تک‌تک سلول‌هایم، اصلاً حس می‌کردم که توی آرامش مطلق هستم. این قدر آقای شهبازی، حسش خوب بود که امروز این قدر خدا را شکر کردم. گفتم خدا را شکر بعد از چند وقت من توانستم برنامه زنده را ببینم و پای برنامه چنین آرامشی بگیرم.

واقعاً ممنون از زحمات شما، همکارانتان، دوستانی که تماس می‌گیرند و از تجربیاتشان می‌گویند. من که آقای شهبازی بشخصه خیلی استفاده می‌کنم.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم مریم: بعد آقای شهبازی هفته دیگر عروسی دخترم است. بعد الآن از سرکار آمد، گفتم سارا قانون جبرانت را دادی؟ گفت نه مامان. گفتم که ان شاء الله یک نیت کن که ان شاء الله عروسی‌ات به‌خوبی برگزار بشود و همه‌چیز. یک کم آقای شهبازی ناراحت هستم بچه‌ام دارد می‌رود دیگر، خداحافظی می‌کنند، می‌روند سر زندگی‌شان، ولی از یک طرف هم خوشحال هستم که خیلی چیزها یاد گرفته و دارد می‌رود.

آقای شهبازی: آفرین، آفرین!

خانم مریم: خیلی چیزهای منیتش را یاد گرفت. شکرگزاری می‌کند. حتی من خودم بشخصه می‌گویم چند سال است پای برنامه‌تان هستم، یعنی اصلاً از ایشان یک شب هم حتی شکرگزاری‌اش قطع نمی‌شود، که من خودم مثلاً می‌گویند که از بچه‌هایتان یاد بگیرید، من واقعاً از دخترم یاد دارم می‌گیرم. این قدر که مثلاً زن زندگی است. این قدر که یاد گرفته خانه من.

آقای شهبازی یک هدیه‌ای بوده که من، خدا توی سن کم، بچه‌ام را توی این خانه‌ای که گنج حضور با برنامه شما بود، بچه من رشد کرد و دارد می‌رود.

آقای شهبازی: آفرین! خدا را شکر. مریم خانم تبریک بگویید، مبارک باشد.

خانم مریم: مرسی آقای شهبازی، آقای شهبازی واقعاً شما نمی‌دانید با زندگی من بشخصه چه‌کار کرد مولانا؟! از لحاظ معنوی، خودم خیلی آقای شهبازی، از لحاظ معنوی خیلی پیشرفت کردم. نمی‌گویم مرتب برنامه‌ها را می‌دیدم، ولی خدا چه آرامشی درون من گذاشت، فضایی از بهشت درون من گذاشت که با هیچ‌چیز آقای شهبازی قابل مقایسه نیست.

آقای شهبازی: عالی، عالی!



خانم مریم: آقای شهبازی، خوشحال هستم که بچه‌ام که دارد می‌رود تجربیاتی که از مولانا، از شکرگزاری، از من، از پدرش، از همه یاد گرفته و دارد از خانه من می‌رود.

واقعاً این بزرگ‌ترین نعمتی است که می‌گویند به بچه‌هایتان چیز یاد بدهید، آقای شهبازی، ما می‌گوییم درس بخوانند، کار کنند، ثروتمند بشوند، ولی هیچ ثروتی بالاتر از ابیات مولانا برای من نبود که یاد بچه‌هایم دادم و توی خان‌ای که آرامش ستون به ستونش، دیوار به دیوارش، فقط شعرهای مولانا بود، با مولانا زندگی کرد و رشد کردند و به این‌جا رسیدند که الآن ازدواج کنند، بروند یک زندگی بدون منیت داشته باشند آقای شهبازی.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم مریم: فقط آخرین حرفی که می‌خواهم به دخترم بزنم و هفته دیگر عروسی‌شان است، بروند، آقای شهبازی می‌گویم فقط من ذهنیات را مواظب باش. من دیگر هیچ هدیه‌ای ندارم که به تو بدهم. فقط قانون جبران و برنامه آقای شهبازی، اگر می‌خواهی زندگی‌ات واقعاً پایدار باشد. می‌خواهید زندگی‌تان به یک سرمایه‌ای برسد آقای شهبازی، با هیچ‌چیزی ما هیچ‌چیزی به دست نیاوردیم، با مال دنیا، با مادیات، با کار کردن، با دودن، ولی با برنامه شما چنین وسعتی آقای شهبازی، قلب ما گرفت که با هیچ‌چیزی قابل مقایسه نیست آقای شهبازی.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم مریم: گفت:

خانه را من روفتم از نیک و بد

خانه‌ام پر است از عشق احد

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۰۴)

هرچه بینم اندر او غیر خدا

آن من نبود، بود عکس گدا

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۰۵)

آقای شهبازی: آفرین!

خانم مریم: مرسی آقای شهبازی، ممنون از برنامه خوبتان، ممنون چه چیزهایی به ما یاد دادید که ما به فرزندانمان هدیه بدهیم، از خانه ما بروند. ممنون بابت همه لحظه به لحظه، ثانیه‌هایی که ما با مولانا گذرانیم، با ابیات شما، با وقت‌هایی که شما برای ما گذاشتید، تا زندگی‌مان را به بهشت، همسرمان را، زندگی‌مان را، هیچ تغییری ما نمی‌توانستیم توی دنیا بدهیم، ولی وقتی دنیای درون خودمان را عوض کردیم، دنیای بیرونمان هم عوض شد آقای شهبازی.

آقای شهبازی: آفرین! همین‌طور است. همین‌طور است.

خانم مریم: مرسی آقای شهبازی.

آقای شهبازی: ممنونم مریم خانم. مریم خانم ان شاء الله مبارک باشد، سلام برسانید به خانواده.



خانم مریم: مرسی، چشم.

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم مریم]

۶- سخنان آقای شهبازی

بله، مولانا به شخص من یک خوبی کرد که قابل جبران نیست. درواقع همان قدر که چشم ما را باز کرد طرز فکر ما، دید ما، عوض شد نسبت به همه چیز، خیلی بزرگ بود، درنتیجه بدهکاریم.

حقش این است که ما هم یک کاری بکنیم. حالا که مولانا کار به این بزرگی کرده که اصلاً بی نظیر است، ما هم باید یک کاری بکنیم و داریم همین کار را می‌کنیم. دیگر من تا آخر عمرم هر چقدر مانده باشد دیگر می‌خواهم این هشیاری را این دانش را در جهان پخش کنیم با هم.

خب اوایل من تنها بودم، الآن من تنها نیستم. مدت‌ها تنها بودم همه کار را خودم می‌کردم الآن دوستانی پیدا کردیم که کمک می‌کنند و پیغام می‌دهند، ویدئو می‌سازند، پیغام‌ها را پخش می‌کنند، در خانواده خودشان کار می‌کنند.

مدت‌ها است این مریم خانم از اصفهان برنامه را نگاه می‌کنند، موفق شدند. یک تجربه‌ای که در مدت بیست و پنج سال کردیم این بوده که واقعاً این درس‌های مولانا کار می‌کند و نه تنها در شخص شما، در همه کار می‌کند و در هر سنی کار می‌کند در هر حرفه‌ای کار می‌کند.

می‌بینید از پنج ساله، سه ساله تا صدساله ما بیننده داریم. خانم‌ها توجه کردند، می‌دانید خانم‌ها در تغییر جهان سهم بسزایی دارند، می‌توانند همیشه شاد باشند می‌توانند از دردها دوری کنند، درنتیجه زنان و مردانی را در شکمشان پرورش بدهند که این‌ها با درد تغذیه نشوند، در مدت کوتاهی جهان عوض می‌شود.

این مولانا می‌تواند جهان را عوض کند. شما همین برنامه ۱۰۴۰ را، امروز خیلی بیت خواندیم. خواهش می‌کنم به این ابیات توجه کنید و این ابیات قدرت مولانا را نشان می‌دهد، قدرت تبدیل و تغییر که انسان بتواند از ذهنش خارج بشود. و شما دارید می‌شوید خوشبختانه.

بنابراین ما هر چقدر کار کنیم در این زمینه باز هم کم کردیم. هرچه در توان داریم باید بگذاریم، حالا یکی از لحاظ مادی یکی از لحاظ معنوی یا هر دو. اگر پول دارید، در این راه خرج کنید. البته شما می‌دانید من هیچ نیازی به پول ندارم، اصلاً پول به درد من نمی‌خورد در این سن و سال [خنده آقای شهبازی] پول به اندازه کافی داریم و پول برای این است که در این راه خرج بشود.

الآن ما پنج تا کانال داریم روی ایران، کانال تلویزیونی داریم خب این‌ها خرج دارند، ولی دنبال راه هستیم که بتوانیم این برنامه را و این پیغام را بهتر پخش کنیم. همه‌اش توی این فکر هستیم که چه کار باید بکنیم که بهتر ارائه کنیم. عیب‌هایمان را پیدا کنیم رفع کنیم، وقت شما را بی‌خود نگیریم.

یک برنامه‌ای بگذاریم که واقعاً مؤثر باشد وقت شما تلف نشود. همه‌اش توی این فکرها هستیم شما هم باشید خب، شما هم الآن می‌بینیم که دوستانمان، بینندگانمان، ویدئوهای عالی می‌سازند، پیغام‌های عالی می‌دهند، برداشت‌های عالی دارند، جامع دارند. یک ترکیباتی از این ابیات می‌سازند با توضیحات خودشان، این پیغام عالی است می‌تواند آدم‌ها را بیدار کند.



از همه آن‌ها تشکر می‌کنم واقعاً. باز هم باید بیشتر سعی کنیم که کارمان را بهتر انجام بدهیم. شما هم اگر عیب و ایرادی در ما دیدید ما بدمان نمی‌آید بگویید، که بتوانیم خودمان را بهتر کنیم عیب‌هایمان را ببینیم، بله.

درضمن اگر کسی راجع به پشتیبانی یا هر چیزی سؤال دارد می‌تواند این تلفن بنده هست [۰۰۱۸۱۸۹۷۰۳۳۴۵] یا می‌تواند پیغام بگذارد تلفنی، یا از طریق واتساپ تماس بگیرد یا از طریق تلگرام به شما جواب می‌دهند. پشتیبانی گنج حضور هم گذاشته بودم این‌جا. بله، اجازه بدهید این هم پشتیبانی گنج حضور است [۰۰۱۴۳۸۶۸۶۷۵۸۰] به هر سؤالی راجع به گنج حضور جواب می‌دهد، بله. یا این شماره یا شماره خود من به شما حتماً جواب می‌دهد.

♦ ♦ ♦ پایان بخش اول ♦ ♦ ♦



۷- خانم شهرزاد از تهران

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم شهرزاد]

خانم شهرزاد: من البته یک پیغامی داشتم که خدمتتان گذاشتم توی کانال تلگرام که راجع به یک سری بازی‌های کامپیوتری است که از روی برنامه‌های شما می‌تواند ساخته بشود بدین مضمون که شخصیت یا کاراکتر (شخصیت: character) اصلی، آن همانیدگی‌هایی که داخلش هست را درحقیقت اجازه بدهد تسلیم باشد و با تیر زده بشود و بعد به حضور برسد.

یعنی واقعاً هر برنامه شما می‌تواند یک بازی کامپیوتری باشد و بازی کردنش هم برای بچه‌ها هم برای بزرگ‌ترها می‌تواند بیاوردشان توی لحظه، یاد بگیرند براساس آن اشعار، براساس آن اشکال هندسی که شما درست کردید. به صورت یک پیشنهاد است البته، چون من خودم وارد نیستم توی این بازی‌ها، ولی خب می‌بینم که بچه‌ها بازی می‌کنند زیاد. این مطلب اول.

مطلب دوم هم که شما جان من هستید، واقعاً جان من هستید. بسیار خوشحالم از این‌که حدود دوازده سال است که برنامه‌تان را به توفیق الهی گوش می‌دهم. هر بار بهتر از روز قبل است و آگاهی‌های بسیار بالایی به ما می‌دهد.

من الآن توی این فاصله که نسرین خانم صحبت می‌کردند، یک دفعه به ذهنم رسید بگذار من هم یک زنگی بزنم به یک سرای محله‌ای که نزدیک منزل است. و زنگ زدم آن‌جا و سؤال کردم گفتم شما مدرس برای مثنوی می‌خواهید؟ در کمال ناباوری گفتند بله. اتفاقاً آن فردی که قبلاً بوده مسافرت رفته و دیگر بر نمی‌گردد و باعث شد با من قرار گذاشتند که من بروم و شروع کنم.

و این هم درحقیقت یک توفیقی است که هم بتوانم خودم، چون معمولاً آدم توی یاد دادن بهتر یاد می‌گیرد، مروری بشود که براساس آموزه‌های جناب‌عالی که قطعاً به آن‌ها خواهم گفت که درحقیقت شاگرد شما هستم و از عنایت شما استفاده می‌کنم، بتوانیم آن‌جا یک خدمت کوچکی انجام بدهیم و اگر درآمدی هم باشد، سراپا متعلق به گنج حضور است.

آقای شهبازی: آفرین! خواهش می‌کنم.

خانم شهرزاد: باز هم تشکر می‌کنم، وقتتان را نمی‌گیرم. من تسلیمم، دائم رضا، یعنی این رضایت قلبی این‌که هر روز صبح هر شب که می‌خواهم بخوابم، هر صبح که بیدار می‌شوم سینه را باز می‌کنم و می‌گویم من منتظرم، بزن. تیرها را پرتاب کن و همانیدگی‌ها را دانه‌دانه خودت بردار و برو، من رضا هستم و تسلیم. لذت می‌برم، واقعاً لذت می‌برم.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم شهرزاد: دست شما را می‌بوسم.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم.

خانم شهرزاد: امیدوارم مستدام باشید، سایه‌تان همواره بر سر ما باشد. قربانتان بروم. بسیار مزاحم نشوم.

آقای شهبازی: فرمودید از کجا زنگ می‌زنید؟ من یادم رفت.



خانم شهرزاد: از تهران. ببخشید، شهرزاد هستم از تهران زنگ می‌زنم.

آقای شهبازی: شهرزاد خانم از تهران.

خانم شهرزاد: بله، این بار سوم است که به شما زنگ می‌زنم.

آقای شهبازی: ممنونم.

خانم شهرزاد: ماشاءالله این قدر همیشه مشغول است. استاد، خیلی دوستان دارم. واقعاً خیلی از جان من هستید.

آقای شهبازی: لطف دارید. ممنونم.

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم شهرزاد]



۸- آقای وحید از پاکدشت

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و آقای وحید]

آقای وحید: خدمتان عرض کنم آقای شهبازی، من تا حالا سومین بار است این الان به شما زنگ می‌زنم تا حالا دو بار قبلی وسطش تلفن من قطع شده، شارژم تمام شده، ان‌شاءالله که این دفعه نشود.

آقای شهبازی: خیلی خب.

آقای وحید: آقای شهبازی، خواستم از پیشرفت‌هایم بگویم.

آقای شهبازی: بفرمایید.

آقای وحید: من خیلی من‌ذهنی دستش گردن من را گرفته بود مثل یک طوق انداخته بود، خیلی اذیتم کرد. برنامه شما واقعاً معجزه می‌کند. من معجزه را توی برنامه شما دیدم. خیلی اسمش را شنیده بودم. یک آدم واقعاً روانی، گفتم آن دفعه بر اثر مواد مخدر صنعتی که زده بودم پرخاشگر، روانی توی خانواده، توی اجتماع، کلاً من مطرود بودم، طرد شده بودم.

آقای شهبازی: خب.

آقای وحید: و بیشتر به‌خاطر این زنگ زدم بگویم که یک روز که داشتم توی ان‌جی‌ا (سازمان مردمنهاد: NGO) می‌خواستم بروم ثبت‌نام کنم، دوتا برادر بودند آمدند پشت خط با مادرشان، با شما صحبت کردند، یعنی من نزدیک آن ان‌جی‌ا بودم گفتند که آقای شهبازی، برنامه شما ما را نجات داد از مواد مخدر.

دقیقاً مسیر من از زندگی من از آن‌جا تغییر کرد. بعد که آمدم در پای برنامه شما نشستم، افراد بیشتری آمدند گفتند ما مواد مخدرمان را از طریق شبکه شما گذاشتیم کنار.

من آمدم این‌جا بگویم همان‌جور که پیام این عزیز توی تماس‌های تلفنی، برنامه شما را داشتم با هدفون گوش می‌دادم از گوشی، وظیفه دارم من این را انتقال بدهم امروز، این کسی که نشسته پای برنامه شما الان، آن پیغامی را که گرفتم من باید بدهم، شاید یک نفر بگیرد. بله، برنامه آقای شهبازی، گنج حضور دوستان عزیز، اعتیاد [قطع تماس]

آقای شهبازی: قطع شد متأسفانه. خودشان هم حدس زده بودند.

آقای وحید: آقای شهبازی، من همان بودم که قطع شد، الان دوباره گرفتم.

آقای شهبازی: عجب! [خنده آقای شهبازی] خیلی جالب است. این همه خط دوباره شما توانستید. مثل این‌که قسمت است صحبت کنید، بفرمایید بله.

آقای وحید: [خنده آقای وحید] آقای شهبازی، گفتم شاید خدا دوست ندارد من صحبت کنم، ولی دیدم این‌طور نیست.

آقای شهبازی: نه، دوست دارد. [خنده آقای شهبازی] دوست دارد مثل این‌که.



آقای وحید: زنده باشید. خدمتتان عرض کنم خواستم به شما بگویم برنامه شما واقعاً همه‌چیز تمام است. من شدم آرام، خیلی دارم کوبیده می‌شوم توی این برنامه، الآن دارم دردهای هشیارانه‌ام را پس می‌دهم ولی با لذت. کسی که نمی‌گذاشت بچه‌هایش یک کلمه حرف بزنند، حتی مادرش [قطعی صدا]

آقای شهبازی، تلفن من می‌خواهد قطع شود. من فکر می‌کنم دیگر تا همین‌جا کافی است. چون الآن حس می‌کنم می‌خواهد قطع بشود.

آقای شهبازی: باشد باشد.

آقای وحید: دوباره شارژم دارد تمام می‌شود.

آقای شهبازی: ممنونم، خداحافظی می‌کنم.

[خداحافظی آقای شهبازی و آقای وحید]



۹- خانم لیلا از دانمارک

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم لیلا]

خانم لیلا: یک متنی نوشتم، در مورد اجرای قانون جبران مالی که با اجازه‌تان می‌خواستم به اشتراک بگذارم. آقای شهبازی: بفرمایید، بله بله.

خانم لیلا: بله، در مورد قانون اجرای مالی می‌توانم بگویم که اجرای این قانون در ایجاد پیوند عمیق و پایدار اعضا با برنامه خیلی نقش دارد و مهم است به نظر من. تجربه شخصی من این بوده که وقتی ما به صورت پیوسته قانون جبران مالی را رعایت می‌کنیم، مثل این است که توی دانشگاه بزرگ گنج حضور ثبت‌نام کرده‌ایم، درواقع افتخار این را پیدا کردیم و در این دانشگاه پذیرفته شدیم. حالا به‌عنوان یک دانشجو با عشق و انگیزه و تمام تلاشمان این است که بتوانیم با برنامه و دانشگاه پیش برویم.

مواد درسی این دانشگاه خوب در قالب برنامه‌های فاخر است که توسط شما اجرا می‌شود و همین‌طور برنامه‌های تلفنی که دوستان فراهم می‌کنند و پیام‌های معنوی خودشان را بیان می‌کنند.

هر کدام از ما اعضا به‌عنوان دانشجو و دانش‌آموز، خوب استعداد و امکانات و توانی داریم و تمام سعیمان این است که خودمان را به برنامه برسانیم و همراه با برنامه باشیم.

گاهی خیلی عالی است، بعضی‌ها می‌توانند و گاهی هم خوب پیش نمی‌رود. کسانی که می‌توانند مثل شاگرد اول‌های کلاس خوب حسابشان جدا است و دست مریزاد درواقع این عزیزان استادیاران هستند که با تولید برنامه‌های مختلف در این مسیر یاری‌گر ما هستند تا ما بتوانیم با ابزارها و مواد مختلف فهم و آگاهی خودمان و حضور خودمان را بیشتر کنیم و درنتیجه در راه تبدیل شدن قدم برداریم.

روی سخنم بیشتر با خودم است چون این پیام برحسب تجربه شخصی من است. برای ما شاگرد تنبل‌های کلاس به‌نظم استاد جان حیاتی است اجرای قانون جبران مالی، چون گاهی از کلاس غیبت می‌کنیم، گاهی تمرین انجام نمی‌دهیم یا ابیات را تکرار نمی‌کنیم.

حتی گاهی در رویدادهای زندگی آن‌طور که انتظار داریم عمل نمی‌کنیم، فضاگشایی صورت نمی‌گیرد و رفوزه می‌شویم توی بعضی از درس‌ها. این‌جا جایی است که من‌ذهنی با ابزارهای خودش می‌تواند ما را ناامید کند و از برنامه جدا کند اما ما چون به‌وسیله، زمانی که با اجرای قانون جبران مالی به برنامه وصل هستیم زورش نمی‌رسد و ما جدا نمی‌شویم، گرچه بعد جبران معنوی دچار تزلزل شده، لنگ و لوک می‌شویم اما جدا نمی‌شویم، ادامه می‌دهیم و در خرگه می‌مانیم.

لنگ و لوک و خفته‌شکل و بی‌ادب

سوی او می‌غیژ و او را می‌طلب

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۸۰)

لوک: آن‌که از شدت ضعف و سستی، عاجزی و زبونی، به زانو و دست راه رود.

خفته: خمیده

غیژیدن: مانند کودکان چهار دست و پا راه رفتن



چون راهمان را پیدا کردیم می‌دانیم، که توی این راه باید باشیم، می‌فهمیم که کاهلی کردیم از دانشگاه انصراف نمی‌دهیم عذرخواهی می‌کنیم دوباره برمی‌گردیم در خرداد اگر تشریف بیاوریم کسی را مقصر نمی‌دانیم در شهریور یا هر فرصتی به دنبال این هستیم که دوباره درس‌هایمان را مرور کنیم و آن کاهلی‌های خودمان را جبران کنیم.

چون راه رفتنی‌ست، توقفِ هلاکت است چونَت قنق کند که بیا، خرگه اندرآ

(مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۱)

قنق: مهمان

خرگه: خرگاه، خیمه، سراپرده

گاهی تمرکز و پیوستگی کافی نداریم، برنامه‌ها را نمی‌توانیم که خوب و پیوسته، متمرکز دنبال کنیم. یک بار گوش می‌دهیم بعد دوباره تا نصفه، نمی‌توانیم دوباره برمی‌گردیم، دوباره از اول گوش می‌دهیم، می‌دهیم برمی‌گردیم، دوباره من‌ذهنی این‌جا می‌خواهد ما را ناامید کند و بگوید داری درجا می‌زنی، پیشرفتی نداری. به‌نظرم اگر پیوند جبران مالی نباشد، این‌جا هم می‌تواند موفق بشود.

اما ما باز هم در پس این آشفته‌گی نوری داریم، پیوند داریم، برمی‌گردیم و چون می‌دانیم «ظَلَمْنَا نَفْسَنَا» دانشجوی خوبی نبودیم، ناظر بر اعمالمان می‌شویم و وقت را تلف نمی‌کنیم. ایراد کارمان را پیدا می‌کنیم و سپاس‌گزار زندگی هستیم که با تمام این آشفته‌گی‌ها در راه هستیم، و در پس یاران عشقی در حرکت هستیم.

دوست دارد یار، این آشفته‌گی

کوشش بیهوده به از خفتگی

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۱۹)

آقای شهبازی: تمام شد؟

خانم لیلا: بله، تمام شد استاد.

آقای شهبازی: خیلی ممنون یک بار دیگر بفرمایید اسمتان را و از کجا؟

خانم لیلا: من لیلا هستم از دانمارک.

آقای شهبازی: لیلا خانم از دانمارک. عالی، عالی!

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم لیلا]



۱۰- آقای محمد از ملارد

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و آقای محمد]

آقای محمد: یک پیغامی تهیه کردم اگر اجازه بدهید به اشتراک بگذارم.

آقای شهبازی: بفرمایید، بله.

آقای محمد: جا دارد برای اجرای یک برنامه عالی دیگر هم قدردانتان باشم و به شما و همه بینندگان هم تبریک بگویم.

آقای شهبازی: ممنونم.

آقای محمد: با اجازه‌تان شروع می‌کنم.

آقای شهبازی: بفرمایید.

آقای محمد: آنچه در بیرون، ممنون ببخشید. آنچه در بیرون با من‌ذهنی برای ساخت یک مدینه فاضله یا آرمان‌شهر به دنبالش می‌گردیم، در درون خود ما است. دو خاصیت و برکت خداگونه، هشیاری و عقل که از آن‌ها هاروت و ماروت یاد می‌کنیم، دنبال صنع و شادی بی‌سبب ما می‌باشند که فعلاً در چاه بابل ذهن ما و به‌وسیله همانش‌های مادی افتاده‌اند و اتصالشان از زندگی قطع شده‌است.

عقل و دل‌ها بی‌گمانی عرشی‌اند

در حجاب از نور عرشی می‌زیند

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۱۹)

عرشی: آسمانی
می‌زیند: زندگی می‌کنند.
زیستن: زندگی کردن

وسيله که ذهن است با انرژی مسموم خودش هدف‌های ما را باطل کرده‌است. به‌طور فردی و جمعی ما روزبه‌روز وضعیت خراب‌تر می‌شود و مشکلات داخل خانواده‌ها و جنگ‌های «خُرد و مُرد» بیرون‌گواه این مطلب است.

همچو هاروت و چو ماروت آن دو پاک

بسته‌اند این‌جا به چاهِ سهمناک

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۲۰)

عالمِ سفلی و شهوانی درند

اندرین چه گشته‌اند، از جُرم، بند

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۲۱)

سفلی: پایین، پست



سحر و ضد سحر را بی‌اختیار زین دو آموزند نیکان و شرار (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۲۲)

شرار: جمع شریر، به معنی بدان، مردم بد

ما ابتدا سحر و همانش با چیزها را برای حفظ بقا و این‌که هشیاری نمی‌تواند لُخت باشد، بی‌اختیار و به صورت قرضی می‌آموزیم که قرار است تا ده دوازده سالگی ادامه داشته باشد و در تولد دوم، هشیاری با ضد سحر و عمل واهمانش زاییده شود. اما با طولانی شدن این فرایند، سحر همانش‌های متعدد ما را بیهوش و کژبین کرد و کل زندگی تبدیل به مانع، مسئله و دشمن شد و ما شدیم کارخانه ساخت درد.

اکنون می‌خواهیم به وسیله برنامه گنج حضور و مولانا مشکلاتمان حل شود و با درست شدن زندگی‌مان می‌گذاریم و می‌رویم و به دنبال تبدیل نیستیم و این اشتباه است. نگه داشتن من‌ذهنی دوباره کار را خراب می‌کند.

لیک اوّل پند بدهندش که هین سحر را از ما می‌آموز و مچین (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۲۳)

ما بی‌آموزیم این سحر ای فلان از برای ابتلا و امتحان (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۲۴)

فلان: برای اشاره به هر شخص، جا، موضوع یا هر چیز مبهم و نامعین به کار می‌رود.
ابتلا: آزمایش، امتحان، به معنی مبتلا شدن و نیز رنج و بلا و مصیبت هم است.

کامتحان را شرط باشد اختیار اختیاری نبودت بی‌اقتدار (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۲۵)

اقتدار: توانایی، قدرت

دو فرشته ابتدا نصیحت می‌کنند از ما سحر نیاموزید و مبتلا هم نشوید، سپس می‌پذیرند ما را به سحر مبتلا کنند که در امتحانات زندگی فضاگشایی کنیم و ضد سحر آن‌ها بیاید و ما را معالجه کند.

به طور مثال با تزریق واکسن مقدار کمی میکروب یا ویروس به هم وارد بدن می‌شود و سپس توسط سیستم هوشمند ایمنی، آنها شناسایی و نابود می‌شود و شخص در برابر آن بیماری مقاوم می‌شود. اما ما حرف گوش نکردیم، بیش از حد سحر آموختیم و زیاد همانیده شدیم و ویروس زیاد وارد بدنمان شد و سیستم ایمنی خرد و هشیاری ایزدی عاجز از درمانش ماند، از آنجایی که ناظر جنس منظور را تعیین می‌کند این سحر و ویروس را پخش کردیم.



مُنْتَهای اختیار آن است خَوَد که اختیارش گردد این جا مُفْتَقَد (مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۰۲)

مُفْتَقَد: گم کرده شده

اگر ما همانش‌های جدید نسازیم و از من‌ذهنی هم ناامید شویم و دخالتش را صفر کنیم، سیستم هوشمند خرد و هشیاری ایزدی همانیدگی‌ها را شناسایی و زندگی ما را از آن‌ها آزاد می‌کند و به ما این قدرت و اختیار را خواهد داد تا فضاگشایی کنیم و با ضد سحر خود را معالجه کنیم، و گرنه به‌اندازه‌ای که با من‌ذهنی اختیار داریم خودمان به خودمان ضربه خواهیم زد.

نکته، نمی‌توانیم با زور و فشار کاری کنیم من‌ذهنی بی‌اختیار شود و ذهن در کار ما دخالت نکند، این هم در فضاگشایی اخلاص ایجاد می‌کند. هر رفتار من‌ذهنی مانند مقاومت، ستیزه و سبب‌سازی، اختیار من‌ذهنی را بیشتر می‌کند.

میل‌ها همچون سگان خفته‌اند اندر ایشان خیر و شر بنهفته‌اند (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۲۶)

چونکه قدرت نیست، خفتند این رَدَه همچو هیزم پاره‌ها و تن‌زده (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۲۷)

رَدَه: صف، دسته، گروه
تَن‌زده: خاموش، ساکت

هر همانیدگی یا میل مانند یک حیوان درنده است که فعلاً به علت نبود قدرت و موقعیت به خواب رفته، مانند آتشی که در هیزم پنهان است. خیرشان در این است که فرصت‌های فضاگشایی و امتحانات زندگی را ایجاد می‌کنند و انقباض و کشیده شدن به‌سوی میل‌ها برای ما شر به همراه خواهد داشت. آقای شهبازی، من زمانم تمام شد.

آقای شهبازی: خیلی خب.

آقای محمد: ادامه‌اش را پس ان‌شاءالله برای جلسات بعد.

آقای شهبازی: خیلی ممنون.

[خداحافظی آقای شهبازی و آقای محمد]



۱۱- خانم اعظم از تهران

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم اعظم]

خانم اعظم: استاد، برای برنامه امروز بسیار سپاس‌گزارم. خدا قوت به شما، ماشاءالله به همت و پشتکار شما که اعظم بی‌تربیت و بی‌ادب را توانستید به یک انسانی تبدیل کنید که بفهمد اشتباه و ایراد از خودش است، بتواند بپذیرد این لحظه را.

من همیشه می‌گویم یک بی‌ادب بودم هنوز هم می‌گویم خیلی راه دارم ولی همین که شما گذاشتید من ببینم، من ذهنی‌ام را ببینم، این برای من یک دنیا است. بتوانم پرهیز کنم، این برای من یک دنیا است. خیلی چیزها را به من یاد داده‌اید و همه این‌ها را از محبت شما دارم پدر عزیزم.

آقای شهبازی: شما لطف دارید، ممنونم. شما همین اعظم خواهر اکرم هستید. درست است؟

خانم اعظم: نه نه، من مامان یگانه هستم.

آقای شهبازی: آها مامان یگانه، ببخشید اشتباه گرفتم. [خنده آقای شهبازی]

خانم اعظم: ولی آن‌ها خواهرهای من هستند، من همیشه می‌گویم اکرم خانم اعظم خانم همه‌شان، این‌ها خواهران من هستند، برادران خوبی پیدا کردم با برنامه گنج حضور.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم اعظم: از همه‌شان از تک‌تکشان یاد می‌گیرم، دست تک‌تکتان را می‌بوسم و همیشه اعلام می‌کنم که شاگرد شما هستم. استاد عزیز، اعتراف می‌کنم سال‌ها یک اتفاقی برای من توی زندگی‌ام افتاد و جنگیدم، خیلی جنگیدم همه‌مدله. ولی روزی که دست‌هایم را بالا گرفتم و گفتم خدایا این مشکل به‌وجود آمده و حتماً یک ایرادی در من هست که این توی بیرون من دارد نمایش داده می‌شود، احساس کردم این بار از روی شانه من برداشته شد.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم اعظم: این بار سنگینی که می‌گویم خیلی زیاد بود، انگار که سنگینی تنگی یک قبر را من حس می‌کردم، در این اندازه درد را حس کردم. ولی همین‌که پذیرفتم، یک آن خدا برداشت و تازه شد برای من اول راه که صبر کنم، شکر کنم، بپذیرم فرم این لحظه را و همه این‌ها را من از شما دارم که خیلی چیزها به من یاد می‌دهید.

این‌که یاد می‌دهید من همه‌چیز را نگاه کنم، پرهیز کنم از کارهایی که توی گذشته می‌کردم تکرارشان نکنم، عیب نبینم این خودش برای من کلی است که عیب دیگران را نبینم آن لحظه من ذهنی آن شخص را نبینم، مهربان باشم.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم اعظم: و همه این‌ها را من از محبت شما دارم.

**بیاموز از پیمبر کیمیایی
که هرچت حق دهد، می‌ده رضایی**



همان لحظه در جنت گشاید چو تو راضی شوی در ابتلایی (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۶۷۵)

هرچت: هرچه تو را
ابتلا: امتحان کردن، آزمودن، معنی در بلا بودن نیز می‌دهد.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم اعظم: و این‌که به من می‌گفت:

هیچ مگو و کف مکن، سر مگشای دیگ را نیک بجوش و صبر کن، ز آن که همی پزانت (مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۲۲)

ز آن چنین خندان و خوش ما جان شیرین می‌دهیم کان ملک ما را به شهد و قند و حلوا می‌کشد (مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۲۸)

و این‌که راضی هستم استاد، از ته دلم شکرگزارم، از ته دلم برای این برنامه شکرگزاری می‌کنم. انگار یک جان دوباره شما به من هدیه دادید، دنیا را به من هدیه دادید و خیلی. زنگ زدم که قدردانی کنم این انرژی خوبی را که از خود شما می‌گیرم، گفتم زنگ بزنم یک کوچولو بتوانم جبران کنم و تا پای جان دارم قول به شما می‌دهم که از این برنامه ان‌شاءالله هیچ‌وقت کناره نگیرم.

آقای شهبازی: ممنونم.

خانم اعظم: و بتوانم روی خودم کار کنم و این انرژی توی خانها در جریان باشد و حالا یگانه خانه نیست مدرسه است، ولی می‌فهمم که روی یگانه چقدر تأثیر می‌گذارد. این‌که یگانه می‌گوید مامان، وقتی که دوستانم مثلاً به من چیزی می‌گویند، من برایشان آرزوی خیر می‌کنم. او به من می‌گوید نه‌ها تو ان‌شاءالله نمره‌ات بد بشود، ولی مامان من به او گفتم تو ان‌شاءالله همیشه موفق باشی. مامان، من یاد گرفتم برای همه آدم‌های روی زمین خوب بخواهم، برای همه، چون آن خوبی برمی‌گردد به خودم و استاد، این‌ها را شما یاد دادید. اگر بچه من امروز می‌فهمد یک تخمی را که می‌کارد، رشد می‌کند و می‌آید بالا و آن توی زندگی خودش باید برداشت کند. اگر بدی می‌کند، بدی به خودش برمی‌گردد و اگر خوبی می‌کند، خوبی برمی‌گردد، این‌ها را همه ما از شما داریم، این انرژی خوب شما از توی خانه من است.

آقای شهبازی: لطف دارید!

خانم اعظم: واقعاً از شما سپاس‌گزاری می‌کنم. زیاد وقتتان را نمی‌گیرم، همین کوتاه خواستم این انرژی قشنگتان را باز هم تقدیم خودتان کنم، یک دنیا تشکر از شما.

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم اعظم]



۱۲- خانم وحیده از تبریز

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم وحیده]

خانم وحیده: آقای شهبازی، ممنون از زحماتی که برای ما می‌کشید و همکاران گنج حضور که برای همه زحمت می‌کشند. تقریباً دو سال می‌شود زنگ نزدم، خواستم از شما تشکر کنم. و آقای شهبازی این کانال پیام‌های معنوی خیلی خوب است، خیلی به دردمان می‌خورد. و من هر وقت که به مشکلی بر می‌خورم، همیشه این کانال را می‌خوانم این پیام دوستان را. بعد آقای شهبازی چند بیت از حفظ می‌خواستم درباره «صبر» بخوانم.

آقای شهبازی: بفرمایید. همین کانال‌های معنوی تلگرام را می‌فرمایید؟

خانم وحیده: بله، بله.

آقای شهبازی: تلگرام بله. خواهش می‌کنم.

خانم وحیده: بله اجازه بدهید چند بیت درباره «صبر» بخوانم.

آقای شهبازی: حتماً.

خانم وحیده:

صد هزاران کیمیا حق آفرید
کیمیایی همچو صبر، آدم ندید
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۵۴)

گفت لقمان صبر هم نیکو دمی‌ست
که پناه و دافع هر جا غمی‌ست
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۵۲)

نیکو دم: دم و نفس خوب و خوش

صبر جُملهٔ انبیا با منکران
کردشان خاص حق و صاحب‌قران
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۱۰)

صاحب‌قران: نیک‌طالع، خوش‌اقبال، کسی که ولادتش در وقت اجماع زحل و مشتری باشد.

هیچ تسبیحی ندارد آن درج
صبر کن، الصبر مفتاح الفرج
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۴۶)

درج: درجه
الصبر مفتاح الفرج: صبر کلید رستگاری است.



صبر و خاموشی جاذب رحمت است وین نشان جستن نشان علت است (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۵)

جاذب: بسیار جذب‌کننده
علت: بیماری

صبر را با حق قرین کرد ای فلان آخر والعصر را آگه بخوان (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۵۳)

فلان: برای اشاره به هر شخص، جا، موضوع یا هر چیز مبهم و نامعین به‌کار می‌رود.

بعد آقای شهبازی، همین‌ها را می‌خواستم بخوانم.

آقای شهبازی: خیلی خوب، خیلی زیبا! آفرین!

خانم وحیده: آقای شهبازی، خیلی برای ما زحمت می‌کشید. من بعضی وقت‌ها چون زنگ زیاد نمی‌زنم، ولی توی پیام‌های معنوی به‌خاطر جبران، یک متن‌هایی از تجربه‌های شخصی‌ام می‌نویسم.

آقای شهبازی: آفرین، آفرین!

خانم وحیده: بله آقای شهبازی، واقعاً دستتان درد نکند برای واقعاً به همه ماهی‌گیری شما یاد دادید. ماهی دادن که خیلی راحت است، ماهی‌گیری وقتی به کسی یاد می‌دهی دیگر می‌تواند گلیم خودش را از آب بکشد بیرون.

مخصوصاً این ابیات خیلی خوب درباره غم که می‌آید، هر دردی که می‌آید درمان توی آن هست امروز این را فرمودید. و آن زخمی که روی خر هست و رویش طرح می‌زنند. و آن چیزهایی که آن مطالبی که امروز فرمودید خیلی فکر کنم برای همه خیلی جالب بود. برای من هم خیلی جالب بود آقای شهبازی.

آقای شهبازی: آفرین، آفرین!

خانم وحیده: بعد آقای شهبازی، خیلی دست‌های شما را می‌بوسم و همکارانتان خیلی زحمت می‌کشند. از آن‌ها هم تشکر می‌کنم.

آقای شهبازی: عالی، عالی وحیده خانم!

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم وحیده]



۱۳- خانم بیننده

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم بیننده]

خانم بیننده: آقای شهبازی، من یکی از شاگردهای کوچک شما هستم.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم.

خانم بیننده: دفعه اول است که تماس می‌گیرم.

[بیننده گریه می‌کنند]

آقای شهبازی: خب یک نفس عمیق بکشید نفس عمیق.

خانم بیننده: آقای شهبازی، می‌دانستم که امروز وصل می‌شود. خیلی وقت، من از دیشب خواب دیدم که با شما تماس گرفتم. توی خواب خیلی [صدا ناواضح]

آقای شهبازی: خب گریه کنید ما نمی‌فهمیم. صحبت‌های شما را نمی‌شنویم درست. حالا نفس عمیق بکشید. آری.

خانم بیننده: آقای شهبازی، من فکر می‌کردم که باید حتماً به شما زنگ بزنم. من دیشب توی خواب با شما تماس گرفتم و امروز دیدم که حتماً گفتم من باید با آقای شهبازی صحبت کنم انرژی‌شان را بگیرم. حدود دو سال است که به برنامه شما گوش می‌کنم. با بچه‌هایم با دخترم با دامادم. البته آن‌ها خب سرکار می‌روند پی‌گیر نیستند زیاد، ولی اشعار شما را خیلی می‌خوانم.

خیلی من ذهنی بزرگی داشتم و واقعاً آقای شهبازی زندگی‌ام عوض شده. زندگی‌ام واقعاً تغییر کرده. فقط خواستم از شما خیلی تشکر کنم، خیلی تشکر کنم و بگویم به شما که توی خانه ما هر کسی هر کاری می‌کند فقط یاد هم می‌آوریم که من ذهنی است. این مواظب باشید من ذهنی‌ات است.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم بیننده: خیلی راه دارم هنوز، ولی دائماً دارم اشعار را تکرار می‌کنم. برنامه شما فقط تنها برنامه خانه ما است.

بچه‌هایم هم قانون جبران را رعایت می‌کنند مالی را. خیلی کم چون درآمد زیادی ندارند، ولی به آن‌ها گفتم باید شروع کنید، از یک جایی باید شروع کنید. دخترم هم تازه زندگی‌اش را شروع کرده، ولی برنامه‌ها و حرف‌های شما واقعاً تأثیر گذاشته روی رفتار خودش و شوهرش. خیلی ممنونیم همه‌مان از شما.

آقای شهبازی: آفرین! خواهش می‌کنم.

خانم بیننده: و این‌که الآن وصل شد معجزه را من می‌خواهم به همه مردم بگویم که من واقعاً معجزه را [صدا ناواضح]



چون راه رفتنی‌ست، توقف هلاکت است چون قنق کند که بیا، خرگه اندرآ (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۱)

قنق: مهمان
خرگه: خرگاه، خیمه، سراپرده

شب‌ها موقع خواب شعرهای شما را می‌خوانم آن‌هایی که حفظ هستم را. موقع پیاده‌روی بلندبلند می‌خوانم با همسر می‌رویم پیاده‌روی. که او هم استفاده می‌کند. و همین! خیلی ممنونم از شما آقای شهبازی. خیلی ممنونم. آقای شهبازی: خواهش می‌کنم.

خانم بیننده: از این‌که آخرین تلفن هستم [صدا نامفهوم] و معجزه را واقعاً درک کردم، واقعاً توی تمام زندگی‌ام درک کردم. یک سری افراد از زندگی‌ام رفتند من خیلی رنجش داشتم آقای شهبازی، با برنامه شما رنجش‌هایم را گذاشتم کنار. از هیچ‌کس هیچ کینه‌ای ندارم. زندگی را توی همین آدم‌ها می‌بینم حتی آن‌هایی که از من متنفر هستند، واقعاً زندگی را توی آن‌ها می‌بینم. و از خدا خیلی ممنونم که این برنامه شما و این انرژی شما به خانه من هم راه پیدا کرد.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم بیننده: ممنونم آقای شهبازی. من فقط چیزی که به خودم یادآوری می‌کنم و به همه مردم می‌خواهم بگویم، اوایل برنامه خیلی عجله داشتم، می‌خواستم نمی‌دانم به کجا برسم؟ حالا تازه فهمیدم که باید آرامش داشته باشم. صبر می‌کنم و پرهیز می‌کنم از این‌که دوباره همانیده بشوم. و شکر می‌کنم هر روز خدا را شکر می‌کنم تا این فضای من باز بشود، نمی‌دانم فضا گشوده شده یا نه؟ ولی تماس وصل شدن برای من یک معجزه بزرگ بود. خیلی ممنونم آقای شهبازی.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم. عالی، عالی! خداحافظی می‌کنم با شما.

خانم بیننده: آقای شهبازی، فقط یک سؤال داشتم، می‌خواستم ببینم ما توی خانه مثلاً به بقیه آدم‌ها کاری ندارم زیاد، تمرکز را گذاشتم روی خودم، ولی خب توی خانواده خودم، پسر، داماد، دختر، صحبت می‌کنیم راجع به من ذهنی و این‌که به هم یادآوری می‌کنیم، این اشکالی ندارد؟ یا فقط باید تمرکز را بگذارم روی خودم؟

آقای شهبازی: نه صحبت کردند اشکالی ندارد، تشویق کردن هم اشکالی ندارد، تحمیل اشکال دارد. یکی مجبور کند کسی را حتماً به برنامه گوش کند، نه این درست نیست. اگر شما می‌بینید یک نفر مساعد است حالش واقعاً می‌خواهد، آمادگی دارد، آمادگی می‌خواهد. حالا یا یک نفر واقعاً یک جوری است که آمادگی دارد این حرف‌ها را بشنود، یا این قدر درد کشیده آمادگی دارد، دنبال چاره می‌گردد، بیشتر از طریق درد زیاد می‌آیند.

ولی یک عده‌ای هم آماده‌اند، لطیف هستند، می‌خواهند بیشتر بشنوند و نزدیک هستند به آن‌جا، نه پیشنهاد اشکالی ندارد ولی تحمیل و مجبور کردن و یا بحث کردن که این یک راه خوبی است، این‌ها اشکال دارد.

خانم بیننده: نه نه خیلی استقبال می‌کنند. همین‌که توی کارشان مشکلی پیش می‌آید، مثلاً می‌گویند من بروم به فلانی زنگ بزنم. من فوری به آن‌ها می‌گویم که نه.



از خدا غیر خدا را خواستن
ظنّ افزونیست و کُلی کاستن
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳)

گفت پیغمبر که جنت از اله
گر همی‌خواهی، ز کس چیزی نخواه
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۳)

جنت: بهشت
إله: إله، اله، خداوند

[صدا نامفهوم] خیلی استقبال می‌کنند به‌نظرم توی روند زندگی‌شان معجزه را در خودشان دیدند و من به ایشان می‌گویم شما که این معجزات را از خدا دیدید از این برنامه دیدید واقعاً باید تکلیف خودمان را بفهمیم. ببینیم که توی این دنیا هیچ‌چیزی ارزش ندارد. هیچ‌چیز، هیچ‌چیزی ارزش ندارد مگر این‌که زنده بشویم و تبدیل بشویم. آقای شهبازی: آفرین!

خانم بیننده: و این تبدیل شدن هم تازه فهمیدم، حدوداً یک ماهی است که فهمیدم، باید صبر کنم. به‌قول شما به وقت خودش اتفاق می‌افتد و فقط دارم پرهیز می‌کنم. دائماً حواسم روی خودم است. یعنی هر چیزی که می‌شود می‌بینم که هی دارم به خودم نگاه می‌کنم، که دارم چه کار می‌کنم؟ یک موقع‌هایی یک افرادی باعث می‌شوند، مثلاً فلان تلفن را بزن، نمی‌زنم. یک خرده تأنی می‌کنم یک خرده تحمل می‌کنم. خیلی صبورتر شدم شهبازی. خیلی چیزها برایم اهمیتی ندارد. خیلی حرف‌هایی که قبلاً می‌شنیدم و برایم عصبانیت ایجاد می‌کرد، الآن اصلاً برایم مهم نیست. و این تغییرات را توی خودم دیدم و همه را از شما و برنامه شما دارم.

و خیلی ممنونم آقای شهبازی، تلفن خانه ما خراب بود فکر نمی‌کردم اصلاً امروز بتوانم، ولی گفتم من دیشب خواب دیدم. خدایا من می‌خواهم صدای آقای شهبازی را بشنوم، برنامه‌هایتان را چندین بار می‌بینم. ولی با این حال دلم می‌خواست با شما صحبت کنم. و خیلی ممنون از این‌که انرژی‌تان باز هم به خانه ما راه پیدا کرد.

آقای شهبازی: ممنونم، لطف دارید. خب پس با شما خداحافظی می‌کنم، عالی، عالی! سلام برسانید.

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم بیننده]

♦ ♦ ♦ پایان بخش دوم ♦ ♦ ♦